موسی آب و تره طلبیدند من بقلها و قثائها است خوان نان خواستند انزل علینا مائدة این امت کار خود بحضرت عزت
تفویض کردند و خواجه عالم را صلّی علیه حکم شد که برای ایشان آمرزش طلبد واستغفر لذنبک وللمؤمنین چون
خداوند تعالی آن دو پیغمبر را در آنچه قوم طلبیده بودند و ایشان از حق درخواسته اجابت کرد سوال پیغمبر ما صلوات الله
علیه که با مراد است هر آینه با جابت اولی خواهد بود بیت ای ترا در بارگاه اصطفا ٭ هم سخن مقبول هم حاجت روا ٭
جرم ما بیچارگان درخواست کن ٭ کار ما چون بی کسان راست کن ٭ از تو یک شفاعت بجاهتها بان ٭ وز خدا کردن اجابت
در زمان ٭ و بعد از آنکه بنی اسرائیل از روی دناءت همت در کرامت و نعمت صبر نتوانستند نمود با وجود طعامهای نفیس
چیزهای دنی چنین خواستند قَالَ گفت خدای تعالی و گویند موسی علیه السلام فرمود أَتَسْتَبْدِلُونَ آیا بدل میکنید همزه برای
توبیخ است از روی ملامت و سرزنش میگوید که چرا عوض میکنید الَّذِي آنچیز را که بحسب واقع هُوَ أَدْنَىٰ او فروتر و خوارتر است
چون سبزی و پیاز بِالَّذِي بآن چیزی که نفیس است هُوَ خَيْرٌ او بهتر و نیکوتر است چون ترنجبین و مرغ بریان
و اکنون که چنین کردید اهْبِطُوا فرود آیید مِصْرًا در شهری از شهرها ارض مقدسه یا در آن مصر که جای فرعون بود
فَإِنَّ لَكُم پس بدرستی که در آن شهر مر شما راست مَّا سَأَلْتُمْ آنچه خواستید از بقول چه بودن این نوع چیزها در بیابان
معهود نیست ایرا د لفظ هبوط جهت آنست که آن دون همان از عزت و مذلت و از راحت بمشقت میل کردند
پس گوییا از درجه عالی بر درکه اسفل میروند وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی لازم گشت بجزای کفران نعمت و عدم رعایت نعمت
عَلَيْهِمُ بر ایشان
الذِّلَّةُ خواری و فرومایگی بجزیه دادن و گفته اند ذلت یهودان بود که از نظر ایشان که مظاهر عزت بودند پنهان دند وَالْمَسْكَنَةُ
و دیگر وضع کرده شد بر ایشان درویشی و بیچارگی که هر چند توانگر باشند که خود را در زی محتاجان و بی نوایان نمایند و گویند
ذل بخلست که همیشه بخیل خوار و بیمقدار باشد و مسکنت حرص همواره حریص بحرمان و خذلان موسوم بود وَبَاءُوا و باز گشتند
از بیابان بِغَضَبٍ بخشمی بزرگ مِّنَ اللَّهِ از خدای یا سزاوار گشتند خشم خدای را بجهت عدم رضا بمن و السلوی
و طلب بقل و غذای عزیز تر نجبین جوهری لطیفست و باصطلاح اهل اشارت بسبب حلاوت و لطافت نسبتی
با قوه عقلی دارد و مرغ نیز از روی خفت و غلبه عروج بر و مناسب قوای روحانیست و بقول مشابه اند بقوت نباتی بهیمی
هر گاه همت چنین طبع که از جانب درجات قوتها عقلی و روحی باسافل درکات قوای حیوانی و بهیمی مایل گردد هر آینه مستحق
غضب الهی باشد و ارتکاب چنین امری خود عین غضب است بیت کو بی که مرا خدای بگرفت بفسق ٭ این فسق تو خود
عین گرفتاری چیست ذَٰلِكَ آن خواری و بیچارگی و خشم خدای مر ایشان را بِأَنَّهُمْ بآن بود که ایشان كَانُوا بودند
که از جهل يَكْفُرُونَ منکر میشدند و منکر دیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بآیتهای توریة یا بنشانهای قدرت که باعجاز انبیا بر ایشان
ظاهر میشد وَيَقْتُلُونَ و میکشتند النَّبِيِّينَ پیغمبران چون زکریا و یحیی و شعیا و غیر ایشان بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق و نا واجب اگرچه
قتل پیغمبر جز بناحق نباشد اما این قید اشعار است بقباحت فعل ایشان یعنی میدانستند که ایشان مستحق قتل نیستند و بر عدم

نیز چیزی که موجب قتل باشد از ایشان صادر نشده بود و لفظ نبی اگر بی همزه خوانند از نبوه بود و آن مکان مرتفعست و تسمیه
بعلت درجه ایشان و با همزه از نبا بود که خبر است و برین تقدیر معنی خبر کننده باشد ذَٰلِكَ آن کفر و قتل ایشان بِمَا
عَصَوا بدان بود که عاصی شدند در فرمان خدای وَّكَانُوا و بودند که از روی عناد يَعْتَدُونَ از حد در میگذشتند و از دایره
اعتدال انصاف قدم بیرون می نهادند و از اینجا معلوم میشود که شامت عصیان و تجاوز نمودن از حد فرمان او میکند
بکفر و هتک حرمت انبیا هر چند معصیت بیشتر کنند قدم نفس در بادیه هوا و بادیه جفا پیشتر رود نظم هر که زگفت بر آرد
دل ٭ دل شود زین رنگها خوار و خجل ٭ چون زیاده گشت دل را تیرگی ٭ نفس دون را بیش گردد خیرگی ٭ بدانکه حق سبحانه در اثنای
قصص بنی اسرائیل حکایت احوال ایشان قصه کلیه را د میفرماید ترغیب کنند و با یمان و عمل صالح و این قبیل تفنن است
در کلام و التفات از معنی بمعنی جهت توجه سامع بدان و استفاده از تامل در مضمون آن و فایده اینجا اهتمامست بتکمیل
نفس و تحصیل فضایل و آن قضیه آنست که میگوید إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنکسانی که از روی نفاق آمَنُوا گرویدند یعنی بزبان اقرار
کردند و بس یا منافقان زمان پیغمبر صلی الله علیه یا آنها که ایمان آوردند بانبیا گذشته و بحضرت مصطفی هم تصدیق کردند
وَالَّذِينَ و آنانکه هَادُوا یهودی در آمدند یهود را از هود گرفته اند و آن در لغه حرکتست و ایشان در وقت قرائت توریة
تحرک در خود پدید آوردندی و گفته اند بسبب یهودا که یکی از اولاد یعقوبست علیه و پادشاهی در سبط او بود ایشان را یهود
گفتند وَالنَّصَارَىٰ و ترسایان ایشان را بدان سبب نصاری گویند که از ده نصره بودند و آن ده ای مریم و عیسی بود وَالصَّابِئِينَ
و آنها که از دینی بدینی آیند گانند و ایشان قومی بودند از اهل کتاب که میان جهودی و ترسایی یا میان یهودی و مجوسی دینی دیگر
نهاده اند و گفته اند از هر دینی چیزی اخذ کردند ملیکه می پرستیدند و زبور میخوانند و روی بکعبه نماز میکنند و یا ستاره
پرست بودند یا طایفه از اهل زنادقه یا از مومنان که تابع فی نقاش اند و در کشف البیان گوید این قوم سفر میشند اند و اعم
آنست که ایشان الیوم در بصره بعضی هستند پس حق تعالی میگوید مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد از این طایفه با خلاص تمام بِاللَّهِ
بخدای و صفات ثبوتی و سلبی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و متعلقات آن وَعَمِلَ و بکند صَالِحًا عمل شایسته فَلَهُمْ
پس مر ایشان راست أَجْرُهُمْ مزد کار ایشان عِندَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار ایشان وَلَا خَوْفٌ و ترس و بیم طاری نشود عَلَيْهِمْ
بر ایشان روز محشر که محل ترس کفار است از عقوبت وَلَا هُمْ و نباشد ایشان که بر فوت ثواب يَحْزَنُونَ اندوهگین
گردند در وقت مجازات و واحدی در اسباب نزول آورده که چون سلمان فارسی بعتبه نبوه آمد خلعت اسلام پوشید
و حلقه انقیاد و امر و نواهی قرآن در گوش رضا کشید روزی بحضور حضرت رسالت پناه از مجاهده اصحاب دیر و اوقات
مراسم خیر ایشان حکایتی باز میگفت در اثنای آن بعرض رسانید که یا رسول الله در طلب شما طاعت اهل دیر بسیار کردند و دایم
و شبها و روزها با ایشان بسر برده نمازی بی سبق نیاز میکردند و روزه با عتقاد و دست میدارند در او رسالت تصدیق
میکنند و علامات زمان ایشان تا رسالت را باوصاف پسندیده می ستودند چون سلمان از مدحت آن جماعت در گذشت